



پژوهش‌های مردم‌شناسی و فرهنگی

## تاجیکستان و افغانستان

- نکته‌ها و تازه‌های فرهنگی و تاریخی از دوشنبه... / رحیم مسلمانیان قبادیانی
- نامه سرگشاده شاعر افغانی به یونسکو / لطیف پدram

## فرهنگی و تاریخی از دوشنبه، بخارا، سمرقند و... (۲)

پس از مدّت طولانی، شرایطی فراهم آمد که می‌توان به تاجیکستان برگشت — به تاجیکستانی که جنگِ برانگیختهٔ دشمنان را به پایان رسانده، عواقبِ خطرِ مرگ‌بار را پی برده و به صلح و آشتی ملی آغاز نهاده است.

شامگاهی با جناب آقای علی دهباشی تماس گرفته شد. به حال‌پرسی کننده‌کننده پاسخ دادند که: «بدم». کوتاه گفتم که عازم آن سوی هستم. احساس شد که صدایشان روشتتر گشت؛ گفتند: — بامداد سر زنید، از «بخارا» همراه گیرید، تا دست تهی نروید!

بامداد استاد را دیدم که سر پای بودند و دستی در دهان، با دستگاهی نفس راست می‌کنند و نیم‌جمله می‌گویند، باز نفسی راست می‌کنند و باقی جمله را به زبان می‌آورند. دلم سوخت، اما نمی‌توانستم کاری انجام بدهم. تنها با کار بزرگشان تبریک گفتم. از مسافرت من خوشحال شدند. گفتند:

— از مجله طبق فهرست و نشانی روان کرده‌ام، اما گمان نمی‌کنم که رسیده باشند؛ دوازده جلد می‌دهم، با خود ببرید، حق خودتان را همین جا نگاه می‌دارم، پس از بازگشت می‌گیرید.

«تا فرودگاه برسند...»

نورچشمی، بهروز را گفتم:

۱ - با سفارتخانه تاجیکستان در تاشکند تماس بگیر و بپرس که آیا می‌توانند پیشواز گیرند و سوی خجند گسیل کنند؟

از آن سوی این پاسخ را داده‌اند؟

- تاج‌الدین مودائف هستم، شاگرد خودشان؛ پای معلم تا فرودگاه تاشکند برسد، این طرفش کار ماست.

خوشحال شدم. دکتر مودائف بخش عربی دانشگاه دولتی تاجیکستان را به پایان برده و در موضوع اشعار عربی شاعران فرارودی (در سده‌های نهم و دهم میلادی) پایان‌نامه خوبی نوشته بود. وی اکنون سفارت تاجیکستان را در جمهوری ازبکستان بر عهده داشته است.

دوازده جلد «بخارا» در کولوارم، یک بال من بود، سخن خوش دکتر مودائف بال دیگر شد. بار دیگر ثابت گشت که بهترین کسب دنیا آموزگاری است.

کارمندان سفارتخانه: آقایان صفر صفروف و لطیف لطیفی در فرودگاه بوده‌اند و استقبال کردند. سفیر هم در دفتر انتظار بوده‌اند. دیدار و پرس و پاسها - از تاجیکستان، از اوضاع واحوالش، از راه و نقلیاتش...

### «بخارا» گم شد و پیدا گشت...

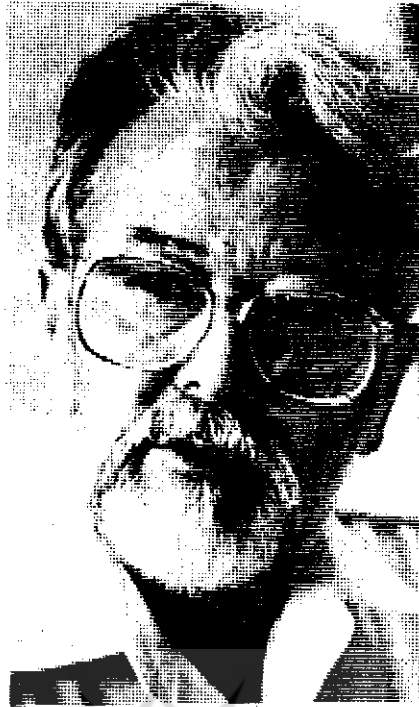
پس از دیداری و صحبتی و چاشت (نهار)، به منزلی رفتیم، تا استراحتی داشته باشیم. زمانی بود، هنگام عصر، برای حاجتی دست به ساک بردم: از آن به جای «بخارا» چیزهای دیگر بیرون آمد - پوشاکهای خوب، دوربین «زیت» که عالی محسوب می‌شود، یک جلد قرآن مجید...

چون به خودم آمدم، معلوم شد که ساک را عوضی برداشته‌ام: ساکها عیناً یکی بوده‌اند. جالب این است که به شماره هم متوجه نشده‌ایم، نه من، نه نگهبان.

دلم به اندازه‌ای سیاه شد که گفتن ندارد: از سوی «بخارا» که ارمغانی گرانبها بود، از دست رفت، از سوی دیگر، دستنویس چند اثر تازه که نسخه نداشتم.

صفرخان تسلی می‌داد که: «باکی نیست، پیدا می‌شود». اما من از درون باور نداشتم، بر این دلیل که پس از بر هم خوردن نظم و ترتیب شوروی، در این کشورها نظمی درست هنوز جاری نشده است.

همراه آقای صفر صفروف، ساک بیگانه را برداشتیم و دوباره فرودگاه رفتیم. خزینه‌ای که بارهای بی‌صاحب را نگاهداری می‌کند، پیدا نمودیم، خزینه‌دارش نبود، آمد؛ در را باز کرد؛ درآمدیم: ساک خودم آن جای بود!



○ رحیم مسلمانیان قبادیانی

حتی باز نکرده‌اند، بلکه جیب و دهنش را مهر زده‌اند. ساک بیگانه را با یادداشتی و امضاء سپردیم و کولوار خود را با یادداشت و امضاء برداشتیم. گفتنی است که فرد ساک گم کرده به سراغ ساکش هنوز نیامده بود.

به کارمندان فرودگاه بین‌المللی تاشکند، جهت امانتداری بلندشان، سپاس از ته دل ابراز شد، آن از صفحه «بخارا» تکرار می‌یابد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### «آتش نهار» و «بخارا»

شام و شب و بامداد با «بخارا» بودیم. برای شام، رستوران «بخارا» رفتیم و خاطره بسیار گوارا داشتیم: هم از خوردنی‌های ملی لذیذ، هم از خدمات نرم و لطیف و ظریف جوانان بخارایی با راهبری آقای بختیار بویژه گفتار شیرینشان.

شب در منزل سه نفر بودیم: آقای صفروف، آقای پیرمحمد صالح که به تازگی از دوشنبه برای کار در سفارتخانه آمده است و بنده، صحبت از هر کجا بود، ولی بیشتر از صفحات «بخارا» بامداد روز دیگر ما را سفارتخانه آوردند.

آقای سعیدبیک، کارمند همین سفارتخانه، که وی هم از شاگردان دانشگاه دولتی تاجیکستان

بود، پلو خوش مزه تاجیکی (با روغن دنبه و قزی<sup>۱</sup>) آماده کرده است.

دکتر مردانف، به عنوان میهماندار، توضیح کردند:

— آتش نهار است.

اشاره دکتر مردانف به این رسم مردمان شهرهای فرارود بود که بزم‌ها، چه هروسی و چه ختنه از دو بخش عبارت می‌شوند: بخش یکم را «شام» می‌گویند و آن خوردنی‌های سرد دارد و شوریا<sup>۲</sup>، و آن در روز یکم از بزم، هنگام شام داده می‌شود؛ بخش دوم را که بامداد روز دیگر می‌دهند، و آن تنها پلو است، «آتش نهار» می‌نامند. (می‌گویند که این عادت مفید، نخست در شهر خجند ایجاد شده است).

پس از صرف «آتش نهار» نوبت چای کبود و گز اصفهان بود و سخن، همه از ایران می‌رفت: آنهایی که دیده‌اند، از دیده‌ها گپ می‌زدند، و آنانی که ندیده‌اند، از اصفهان و شیراز و همدان... می‌پرسیدند.

و اکنون فرصت «بخارا» هم آمد: همه بدست می‌گرفتند، ورق‌گردان می‌کردند و به شور و شوق فرو می‌رفتند.

هنگامی که نام «بخارا» خوانده و یا شنیده می‌شود، هر انسان پاک‌دل و پاک‌نیت کششی گرم احساس می‌کند، در دل و مغزش روشنی پیدا می‌شود، چرا که این نام، هم مبارک است و هم مرگب: از این نام هم شهری باستانی فهمیده می‌شود، هم ولایتی آبادان، هم دولتی جهانی — مانند دولت سامانیان — هم تمدنی ویژه که خاستگاه زبان و ادب فارسی تاجیکی است...

### در میهمانی پروفیسور حامدی

هر شهری، برای دیگران، در ردیف تاریخ و فرهنگش، با شخصیت‌ها و فرزندان شناخته است.

تاشکند، برای کمینه، با «آواز تاجیکش» با شادروان جانی‌یکه‌لواناش، با استاد محسن عمرزاده‌اش، با پروفیسور حمیدخان حامدی‌اش شناخته و محبوب می‌باشد.

سال ۱۹۶۴ / ۱۳۴۳؛ دورهٔ دکترا را در دانشگاه دولتی تاجیکستان بسر می‌برم و برای نوشتن پایان‌نامه‌ای در موضوع «سجع» و سیر تاریخی آن در نثر فارسی تاجیکی، مواد گرد می‌آورم. برای مواد به تاشکند، مخزن دستنویسهای شرقی فرهنگستان علوم ازبکستان آمده‌ام.



## НАХУСТШУМОРАИ МАҶАЛЛАИ "БУХОРО"

Моҳи августи соли равон шумораи аввали маҷаллаи фарҳангӣ ва ҳунарии "Бухоро" дар шаҳри Теҳрон аз дасти ҷон баромад. Сардабири ин маҷалларо яке аз симоҳои шинохтаи фарҳангии Эрон - Алии Деҳбошӣ ба душ дорад. "Бухоро" маҷаллаест, ки дар он мақолаҳо, нақди адабӣ ва ахбор марбут ба адабиёту ҳунари Эрон ва ҷаҳон мунташир мешавад.

Бо ин зикр қушем, ки аз шумораи нахустин дар саҳифаҳои ин маҷалла навидҳои адабӣ, фарҳангӣ ва таърихӣ аз Душанбе, Бухоро ва Самарқанд ба хонадагон пешкаш шудаанд. Ин навидҳо ба қалами адабиётшиноси шинохтаи Тоҷикистон Раҳим Мусулмониеви Кубодиенӣ тааллуқ доранд.

● انعكاس انتشار بخارا در هفته نامه «چرخ گردون» چاپ تاجیکستان، به سردبیری اکبر ستار.

۱۱۵

در پژوهشگاه خاورشناسی، ابتدا دفتر رئیس رفتن و اجازه او را دریافت کردن لازم بود. دو جوان در راهرو صحبت می کردند؛ پس از ادای ادب، پرسیدم که دفتر رئیس کجاست؟ آنها مرا راهنمایی کردند. و روزهای دیگر آشنایی با آن دو جوان پیدا شد: حمیدخان حامدی و مظفر اسحاقی نام داشتند. هر دو هم از تاجیکان فرغانه بودند و دوره دکتری را بسر می بردند. دوستی ما ژشد کرد؛ بویژه با حمیدخان، تاکنون هم رفت و آمد خانوادگی داریم.

تاشکند رفتن و حمیدخان و اصل خانواده ایشان را ندیدن امکان نداشت. تماس گرفتم و خبر دادم، فوری آمدند، و خانه اشان رفتیم.

استاد حامدی «شاهنامه» شناس هستند؛ در تحقیق ترجمه های ترکی یادگار بی زوال حکیم فردوسی پژوهشهای زیادی انجام داده، از جمله پایان نامه های دکتری و فوق الدکترا نوشته اند؛ و اکنون در دانشگاه آموزگاری (تربیت معلم) نظامی تاشکند ریاست گروه ادبیات کلاسیک را بر عهده دارند.

ایشان که همین تابستان در تهران به مدت یک ماه دوره بازآموزی زبان فارسی را به پایان بردند، با حسرت و ندامت گفتند:

— «کلک» را پیوسته دریافت می کردم، خیلی می خواستم که سردبیرش، استاد دهباشی را ببینم و حضوراً عرض سپاس کنم، و اما موفق نشدم.

پروفسور حامدی چون با مجله «بخارا» آشنا شدند، زیاده خوشحال گردیدند و از جمله ابراز داشتند:

— درونمایه «کلک» خیلی مفصل و کامل بود؛ از ایرانشناسی جهانی آگاهی خوب حاصل می‌شد؛ «بخارا» نیز همان رویه را داشته است؛ با این تفاوت که نام «کلک» بی طرف بود و «بخارا» گرم و خودمانی است.

پروفسور حامدی درخواست‌ها نیز داشتند، از جمله این معنی‌ها را گفتند:

۱- کاری باید کرد که مجله زودتر، در وقتش در دسترس گردد؛

۲- نویسندگان فرارودی در صفحات مجله بیشتر حضور داشته باشند؛

۳- آثار ادبی پیشینیان و معاصران از این سوی، پیوسته معرفی شوند. به عنوان نمونه، استاد حامدی خاطررسان کردند که معربی خوارزمی و طبیبی خوارزمی دیوانهای بزرگ فارسی تاجیکی دارند و تاکنون ناشناخته مانده‌اند.

### دیدار... پس از ۲۱۲۵ روز

۱۸ مهرماه سال ۱۳۷۷ خورشیدی (۱۰ اکتبر ۱۹۹۸م)، برای کمیته، از روزهای فراموش نشونده می‌باشد: در این روز مبارک پای به خاک پاک تاجیکستان نهادم، از دروازه خجند باستانی — خجند تیمورملک، خجند شیخ‌کمال، خجند شیخ‌مصالح‌الدین، خجند «آل‌خجند» که سه صدسال در اصفهان حکومت کرده‌اند، خجند بابا مغفور...

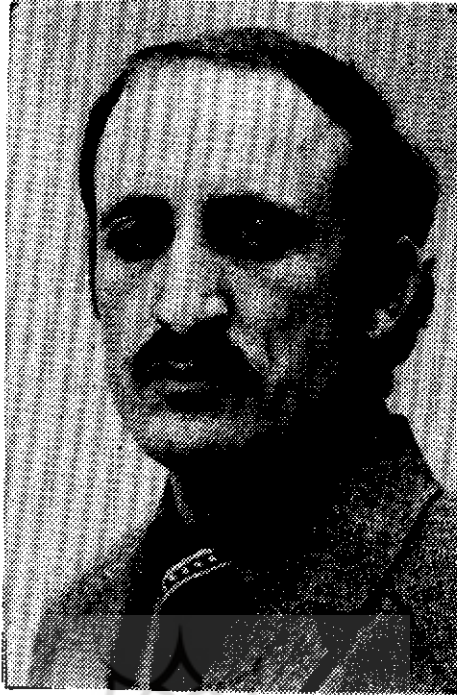
از این دوره بسیار دراز غربت که ۲۱۲۵ روز است، ۲۰۰۸ روزش در ایران گرامی سپری شده است که تفصیلاتش در «دروذ ایران» آمده است (و آن، خدا خواهد، روزی به چاپ می‌رسد).

### ... خاموشی بهتر

زیارتِ خاکی بزرگان گذشته عیادت برادر بزرگوار که از فشار روزگار و چندی نااهلش سر به بالین نهاده است، تسلیت برای برادر عزیزم عبدالستار جهت اینکه جگر بندش دشاو هیژده ساله در ۸ نوامبر ۱۹۹۲ از دوشنبه بیرون شده و اما به قبادیان نرسیده است، دیدار بستگان عزیزتر از جان، استادان و دوستان مهربان، بوسه بر درگاه بلند دانشگاه، و ... چیزهایی هستند که برای بیانشان چندین کتاب کم است.

آن گرمی که بغلی مادر دارد، آن گوارایی که آغوش میهن دارد، بیرون از ستایش است و در هیچ گونه کتاب نمی‌گنجد؛ بهتر که خاموش ماند...

مگر یکی دو لوحه جداگانه.



● عبدالحمید صمد

### «شاه تیرانداز»، یعنی آرش...

قله‌های آسمان بویس رشته کوه‌های پامیر امروز در جهان با نام‌های «لنین»، «کمونیسم»، «پیتربیر»، «آکادمی علوم شوروی» و مانند اینها معلوم و مشهورند. سالها این پرسش در سر چرخ می‌زد که: نام کهنه و اصلی آنها چه بود؟ همین پرسش را خیلی از فرزندان ایرانی هم کرده‌اند، و در پاسخ لال مانده و شرمنده بوده‌ام؛ و هستم...

روز دهم آبان‌ماه (اول نوامبر)؛ در مراسمی دیدار و صحبت دکتر امیربیک حبیب‌زاده دست داد. وی، که سن مبارکش به ۸۳ رسیده است، فرزند برومند بدخشان می‌باشد و در زمینه ادبیات و فرهنگ دهها کتاب و مقاله ارزشمند طبع و نشر کرده است. شاد گشتم که سرانجام پاسخی شایسته بدست خواهد آمد. و اما دکتر حبیب‌زاده آب سردی از سرم ریختند.

— آن کوهها از قدیم نام نداشتند، وقتی که فتح کردند، نام گرفتند...

ملول بودم که در دوشنبه هم پاسخ حاصل نشد.

۱۶ آبان‌ماه (۷ نوامبر) در دفتر هفته‌نامه «جنبش» دیدار با شاعر شناخته تاجیک سلیم‌شاه حلیم‌شاه میسر شد. سالهاست که وی در برابر سرایش شعر، بویژه غزل و قصیده و مثنوی، با



پژوهش تاریخ و جغرافیای کشور نیز مشغول می‌باشد.  
سؤال کردم. شاعر مانند گل شکفت:  
— یکی «شاه تیرانداز» است، به نام آرش کمانکش...  
— این را از استاد مؤمن قناعت هم شنیده‌ام، اما کدامی «شاه تیرانداز» است؟ و دیگرها چه نام داشتند؟

— همه نام داشتند؛ بسیار کتابهای کهنه را دیدم؛ از آدمان پرسیدم؛ حتی در «اوستا» پیدا کردم؛ مقاله‌ای نوشتن دارم که در همین نزدیکی به پایان می‌رسد.  
شاعر لطفاً موافقت کرد که مقاله مستند خود را خواهد فرستاد، با نیت چاپ و نشرش در «بخارا».

### «تاجیک» از «تاج» است

از بس که این ایام در تاریخ تاجیکان یک مرحله گردشی بشمار می‌آید، هر تاجیکی و یا به وی نزدیکی، دانستن می‌خواهد که «تاجیک» کیست؟ و نامش چه معنی دارد؟...  
روزی، دقیقاً ۲۶ آبانماه (۱۷ نوامبر) عزیزانی گردآمده بودند: ضیاءالله، عبدالقادر رحیم، حبیب‌الله عبدالرزاق، محمدعلی نورعلی، سنت‌الله میرزا، اعظم الضلی، ابراهیم جبگرزاده، تغایم‌راد حکمت‌الله، بابای ایشان، میرزا نورالدین، طالب سنگین، بانوچینی گل، و ...

۱۱۸

سوال از «تاجیک» به میان آمد؛ هر که هر چه گفت؛ بیشتر هنرپیشه ممتاز تاجیک استاد حبیب‌الله عبدالرزاق که دهها نقش برجسته در سینما و تئاتر آفریده است، درد دل کرد. وی که از سرنوشت تلخ ملتش، هزاران الم در دل داشت، به کنایه و ستیزه سخنهايي گفت، از قبیل: «تاجیک به تاج مناسبتی ندارد»، «قومی است متشکل از قبایل و نژادهای مختلف، مانند ترک و مغول و عرب و هندی و چینی...». استاد عبدالرزاق بر این «دلیل» تکیه داشت که تاجیک اگر ملت بود و ریشه سالم داشت، در مقابل برادر خودش تیغ نمی‌کشید، خودش را، یعنی که خون خودش را نمی‌ریخت، خانه‌اش را، خانه خودش را نمی‌سوخت، از بیگانه سلاح و مزد نمی‌گرفت، کله‌تُران زرخرید را از بیرون نمی‌آورد...

همه سر فرود آورده بودند. واجب می‌نمود که حقیقت از پرده بیرون کشیده شود. و عرض شد:

در واقع «تاجیک» از «تاج» است؛ و دلیلش هم این است که در عرف مردمی، کلاه مهم‌ترین بخشی از اتواع پوشاک محسوب می‌شود، آن را زیرپای نمی‌کنند، به فردی دیگر نمی‌دهند، وقتی هم از سر می‌گیرند، در جای بلندی می‌گذارند؛ تا همین سال‌های اخیر که تمدن اروپایی چیره گشت، با سر لوچ نمی‌گشتند، زینهار خوراک نمی‌خوردند، در دیهات اکنون نیز همان فرهنگ

پیشین رعایت می‌شود، چنانچه نماز بدون کلاه پوش روا نیست. بانوان تاجیک به کلاه‌دوزی، آن اندازه ذهن گذاشته و هنر نشان می‌دادند که برای هیچ دیگر از پوشاک صرف نمی‌شود، پوشیده نیست که دهها نوع کلاه گلدوزی شده، مانند: «بدخشانی»، «ختلانی»، «چستی»، «قبادیانی»، «استروشنی»، مخملی «سمرقندی»، و ... مشهور بود، و هست. میان مردم ما این رسم هنوز برجاست که کلاه پیرمرد درگذشتهٔ خاندان را برای تبرک نگاه می‌دارند، از آن حتی برای «درمان» کودکان، چنانچه در مورد چشم‌پد استفاده می‌نمایند. میان بچه‌ها اگر جنگ برخیزد، نقطهٔ بلندترین آن است که کلاه حریف را از سر بگیرند و لگدمال کنند و یا با خود ببرند، و نشان پیروزی و مغلوبیت همین است... در فرهنگ سنتی هم می‌دانیم که تاج رمز دولتداری بود و نظیرش را حکیم فردوسی در «شاهنامه» بارها به تصویر آورده است. جهانگردان خارجی که در آسیای مرکزی بوده‌اند، در دانش و آداب و فرست میان اقوام دیگر ممتاز بودن تاجیکان را تأکید کرده‌اند... از سوی دیگر، پدیده‌ای ناگه در زیانمان داریم که پسوند «یک» [کلا] اسمی در زمینهٔ صفت می‌سازد، مانند: باریک، تاریک، ترسائیک، جنبائیک، خندائیک، گریائیک، لرزائیک، لغزائیک، لقائیک، نازیک...

استاد هیدالرزاق تفسیری هم افزودند:

... دست، کلاهمان را خوار کردیم، خوار شدیم...

### «بخارا» در محیط مطبوعات تاجیکستان

در تاجیکستان از انتشار مجلهٔ «بخارا» خیلی خوش استقبال شد. «چرخ گردون»، «جمهوریت»، «جوانان تاجیکستان»، «جنبش»، و ... دسترس شدن شمارهٔ آن را با شادمانی خبر دادند، بر محتوایش اشاره‌ها کردند. از شبکه‌های صدا و سیمای جمهوری نیز خبرها پخش شدند.

عبدالحمید صمد، داستان‌نویس شناختهٔ تاجیک و یکی از رهبران اتحادیهٔ نویسندگان تاجیکستان، خوشحالی ریاست اتحادیه را ابراز داشت و گفت که سپاسنامهٔ جداگانه و مفصلی نوشتن دارند...

### کلیهٔ رئیس دانشگاه

دیداری گرم و صحبتی صمیمانه در دانشگاه دولتی ملی تاجیکستان دست داد. پروفیسور حبیب صفروف، ریاست محترم دانشگاه، از سفرهای خود به ایران، صحبت و دیدارهایشان با رئیس‌ان و استادان دانشگاه‌های ایران حکایتها کردند. ایشان با ممنوعیت تأکید نمودند که میان دانشگاه دولتی تاجیکستان و دانشگاه ملی تهران و دانشگاه تهران عهدنامه‌های

همکاری موجودند.

استاد صفروف گلایه نیز داشتند: با این وجود که عهدنامه همکاری داریم، اما همکاری عملی جان ندارد، رفت و آمد استادان و شاگردان برقرار نیست، پژوهشهای یکجایه علمی و تحقیقی راهاندازی نشده‌اند، برای گذراندن دورهٔ دکتری نه از آن طرف آمده‌اند و نه از این سوی رفته‌اند...  
دکتر صفروف اظهار کردند که با نظر داشت اندک بودن تجربهٔ استقلال کشور و تنگی امکانات اقتصادی، واجب بود برادران ایرانی فعالیت داشته باشند و اما آن احساس نمی‌شود. رئیس دانشگاه ملی تاجیکستان درخواست نمودند که گلایهٔ ایشان از طریق منبر بلند، یعنی صفحات مجلهٔ «بخارا» به سمع رئیسان دانشگاههای تهران و ملی تهران، و بویژه وزارت محترم فرهنگ و آموزش عالی ایران رسانده شود.

### نامهٔ پروفیسور عصازاده

چون زمان بازگشت به تهران نزدیک می‌شد، پروفیسور خدا بنظر عصازاده، ریاست محترم دانشکدهٔ ادبیات در دانشگاه ملی تاجیکستان، درخواست نمودند که نامهٔ سپاسگزاری ایشان را خدمت جناب آقای علی دهباشی رسانم.  
این است متن نامهٔ استاد عصازاده.

۱۲۰

دوست گرامی علی دهباشی!

اولاً سلام بنده را قبول نمائید و بعداً از درگاه خداوند متعال آرزو دارم که درد آسما را از شما دور اندازد. شما برای رشد و رونق و تشویق و ترغیب ادبیات و فرهنگ دنیای فارسی‌زبان خیلی ضروری می‌باشید. از صمیم قلب، به صفت خوانندهٔ همیشگی «کلک»، پدید آمدن مجلهٔ «بخارا» را تبریک می‌گویم.  
واقعاً این مجله برای فرهنگیان حوزهٔ ادبی تاجیک درمان‌بخش بوده، سرِ وقتی هم هست. محتوای شمارهٔ اول را خواندم و یک دنیا معنی تازه برداشتم. بنده به نمایندگی از دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه ملی تاجیکستان، چاپ مجلهٔ «بخارا» را دستگیری می‌نمایم و می‌خواستم که شماره‌های بعدی آن دسترس ما شود.

سلامتی دایمی با شما باشد، برادرِ سرسپردهٔ فرهنگ فارسی.  
با احترام...

خدا بنظر عصازاده

دوشنبه شهر، ۹۸/۱۱/۱۰

استاد عسازاده علاوه شفاهی هم داشتند: دانشگاه ملی تاجیکستان، جز از دانشکده ادبیات، دانشکده‌های خاورشناسی و تاریخ‌شناسی نیز دارد که به تقاضای رشته، توجه گرمی به نشریه‌های فرهنگی ایران گرامی ظاهر می‌نمایند، و از همین سبب، می‌خواستیم که از هر شماره «بخارا» حداقل ده جلدی در اختیار داشته باشیم. ایشان شوخی آمیز افزودند: هنگامی توان اشتراک را یافتیم، پنجاه جلدی سفارش خواهیم کرد...

### نامه اکادمیسن شکوری

شام ۲۶ آبان‌ماه (۱۷ نوامبر) صحبت گورای تلفنی با استاد محمدجان شکوری، عضو فرهنگستان علوم تاجیکستان و فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی، داشتیم. استاد با هیجان و احساسات بلند حکایت می‌کردند که مجله «بخارا» را به امانت دریافت کرده‌اند و خواننده زیاده خوشنود شده‌اند، و نامه‌ای هم نوشته‌اند که از طریق شاگردشان دکتر محمد یوسف خواهند رساند. و نامه رسید:

«تأسیس مجله فرهنگی و هنری «بخارا» را از دل و جان تبریک می‌گویم. بی‌گمان تأسیس این مجله رویدادی مهم است که برای همه ایرانی تباران، از جمله برای ایرانیان تاجیک، بویژه مردمان بخارا و سمرقند، اهمیت بزرگ دارد. اهمیت آن، به گمان من، پیش از همه در آن است که رشته پیوند ایران بزرگ را با فرارود، با بخارا و سمرقند، خجند و استروشن، ختلان و بدخشان استوار می‌کند. بخارا در عهد آل‌سامان همه خراسان بزرگ را گرد خود جمع آورد و به هم پیوست، در سر گاهواره زبان فارسی دری و ادبیات فارسی نو شب‌زنده‌داری کرد، در طول عصرها برای اینکه دانشمندان و ادیبان و هنروران زبردستی به کمال برسند، برای اینکه اصالت فارسی ناب نگهداری شود، سخت‌کوشی‌ها نشان داد. امروز در ایران مجله «بخارا» رسالتی نزدیک به آن رسالت تاریخی به عهده گرفته است. زهی حُسن نیت که سزاوار ارج‌گذاری است.

در بعضی کشورها میهمانسرا، مغازه، رستوران، طریخانه و مانند اینها را «بخارا» نام کرده‌اند. اما این نام به آنچه که با مادیت و ظاهر هستی انسان بیشتر رابطه دارد، چندان مناسب نیست. بخارا همه عمر فرهنگ والای مادّی و معنوی، آفریده است، ولی به بنیاد معنوی هستی بشر، به معنویت عالی بیشتر علاقمندی داشته است. از این رو، «بخارا» نام‌گذاری شده یک مجله فرهنگی و هنری، عین موردشناسی ست و در عین حال، چشمداشت ما را از این مجله، از مضمون و محتوای آن زیادتر می‌کند.

می‌دانیم که مجله «کلک» سوئیة بلنڈ جهانی داشت، یکی از جدّی‌ترین مجله‌های زمان ما بود. علی‌دهباشی عزیز وعده کرده است که: (در «بخارا» بدان اصلی که معتقدم، پای خواهم فُشرد و آن



● استاد محمدجان شکوری

چیزی نیست به جز حفظ و توسعه زبان فارسی و مباحثی که مربوط به آن می‌شود. ما در این پافشاری، در این راه با شرافتِ ژشدِ زبان و ادب فارسی به مجلهٔ نوین کامگاری‌ها خواهیم پیوست. دوست ارجمند علی دهباشی! بیشتر خوانندگان «کلک»، از جمله روشنفکران تاجیک، شما را فداکار و جانسپارِ راه فرهنگِ ایرانی تباران، قهرمانِ میدانِ تلاش‌های ادبی و هنری می‌دانند. از درگاه خداوند به عمر و جانِ شما برکت می‌خواهیم تا که آن راه و روش را در «بخارا» با موفقیت تمام ادامه بدهید.

محمدجان شکوری

دوشنبه.

### استاد بازار شصت‌ساله شد

روزهای حضور در تاجیکستان مصادف افتاد با ایام جشن شصتمین سالروز تولد استاد بازارصایر، سخنسرای سرشناس معاصر تاجیک.

وی بیستم اکتبر سال ۱۹۳۸م (۲۸ مهرماه ۱۳۱۶ خورشیدی) در دیههٔ «صوفیان» ناحیهٔ «فیض‌آباد» از جمهوری تاجیکستان چشم به دنیا گشاد. پدرش، صابرصغزاده، کارمند دفتر مالیات ناحیه بود و در خردی بازار را یتیم گذاشت. بازار دبیرستان را در یتیم‌خانهٔ ناحیهٔ حصار به پایان

ژرد و در دانشگاه دولتی تاجیکستان شامل گشت. پس از ختم دانشگاه در سال ۱۳۴۱/۱۹۶۲ به کار مطبوعات پرداخت؛ سالی در افغانستان آقای وظیفه ترجمانی نمود؛ پسان، در دفتر «معارف و مدنیت»، «صدای شرق» کار کرد، سالها در حضور کانون نویسندگان تاجیکستان مشاور ادبی هم بود.

از نخستین شعرهای بازارصایر که سالهای شصتم میلادی چاپ و نشر می شدند، بوی سیاست می آمد؛ و این بوی، دولتمردان را ناراحت می کرد و عامه خوانندگان را بیدار و درگیر شاعر جذب می نمود. وی، با نیت نجات ملت و کشور از بحران پیچیده سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، همراه با گروهی از روشنفکران تاجیک، سال ۱۳۶۸/۱۹۸۹ جنبش مردمی «رستاخیز» و در ۱۳۶۹/۱۹۹۰ حزب دموکرات تاجیکستان را بنیاد نهاد و اکنون هم در همان جایگاه تلاشگر، داد و راستی قرار دارد.

بازارصایر شاعری کم سخن است، مجموع آثارش به صدوپنجاه نمی رسد. برگزیده اشعارش سال ۱۳۷۳ در تهران از طریق «الهدی» چاپ و نشر شد، کتاب دیگرش با عنوان «شعر غرق خون» در حوزه هنری تهران در دست چاپ است.

صدا و سیما و مطبوعات تاجیکستان از شاعر مشهور و محبوب گرم تجلیل کردند. با همیاری شهرداری، با دعوت آقای رحمان آستان، سرور گرامی شبکه «پایتخت»، صحبت گرم دکتر ولی صمد و کمیته درباره روزگار و آثار و جایگاه شاعر عزیز، از تلویزیون تاجیک پخش شد. هفته نامه «چرخ گردون» مقاله کلان و پرمحتوای شاعر نظام قاسم را انتشار داد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی